

بسمه تعالی

جلسه‌ی ۱۱۵ تفسیر سوره‌ی مبارکه‌ی بقره

حجت الاسلام و المسلمین قاسمیان - پنج شنبه ۱۱ اسفند ۹۸

فهرست مطالب

- ۱- اهمیت عمل و نقش قول در عمل ۳
- ۱-۱- انجام جامع‌تر فرایض به منظور بهره‌مندی جامع‌تر ۳
- ۱-۲- جایگاه قول و گفتن در عمل ۴
- ۱-۲-۱- تثبیت ایمان با عمل ۴
- ۱-۲-۲- گفتن و قول مهمترین عمل در تثبیت اعتقادات ۴
- ۲- پافشاری و ایستادن قرآن در سطح دین ۵
- ۱-۲- حضرت ابراهیم علیه السلام در جایگاه امامت جهانی (سطح حضرت ابراهیم علیه السلام سطح دین است نه سطح شریعت!) ۶
- ۳- **أَمْ كُنْتُمْ شُهَدَاءَ إِذْ حَضَرَ يَعْقُوبَ الْمَوْتُ** ۷
- ۱-۳- گفتمان دینی بین انبیاء و فرزندانشان با چاشنی موعظه و اندرز ۷
- ۲-۳- نکته‌های طلایی و ناب در لحظات طلایی آخر زندگی ۸
- ۳-۳- تفاوت معنی در **حَضَرَ** در آیات قرآن ۸
- ۱-۳-۳- حضر در آیه‌ی توبه به معنای لحظه‌ی احتضار؛ نافذ نبودن توبه در لحظه‌ی احتضار ۸
- ۲-۳-۳- حضر در آیه‌ی وصیت به معنای کسی که دارد می‌میرد ۹
- ۳-۳-۳- **«حَضَرَ يَعْقُوبَ الْمَوْتُ»** چه زمانی است؟ ۱۰
- ۴- بحث روز ۱۰
- ۱-۴- توصیه‌ی انتخاباتی برای رأی دادن در تهران؛ لیستی رأی دهید و به همه‌ی لیست رأی دهید ۱۰

آیه‌ی اصلی: ۱۳۲، ۱۳۳ و ۱۳۴ بقره

سایر آیات: ۱۳۱ و ۱۳۶ و ۱۸۰ و ۱۸۳ بقره، ۴۵ مائده، ۶۵ و ۶۶ و ۶۷ و ۶۸ آل عمران، ۱ کافرون، ۱۳ لقمان، ۱۸ نساء و ۶۰ و ۶۱ انعام

موضوعات اصلی: اهمیت عمل و نقش قول در عمل، ایستادگی قرآن در سطح دین

موضوعات فرعی: تثبیت اعتقادات با قول و گفتن، حضرت ابراهیم ^{علیه السلام} در جایگاه امامت جهانی، گفتمان دینی به صورت پند و موعظه و نه امر و نهی، لحظه‌ی احتضار.

(بقره: ۱۲۲) وَ وَصَّىٰ بِهَا إِبْرَاهِيمَ بَنِيهِ وَيَعْقُوبَ يَا بَنِيَّ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ لَكُمُ الدِّينَ فَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنتُمْ مُسْلِمُونَ (بقره: ۱۲۳) أَمْ كُنْتُمْ شُهَدَاءَ إِذْ حَضَرَ يَعْقُوبَ الْمَوْتَ إِذْ قَالَ لِبَنِيهِ مَا تَعْبُدُونَ مِن بَعْدِي قَالُوا نَعْبُدُ إِلَهَكَ وَإِلَهَ آبَائِكَ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ إِلَهًا وَاحِدًا وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ (بقره: ۱۲۴) تِلْكَ أُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ لَهَا مَا كَسَبَتْ وَلَكُمْ مَّا كَسَبْتُمْ وَلَا تُسْأَلُونَ عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ^۱

۱- اهمیت عمل و نقش قول در عمل

[۲] باید در این عبارتهایی که در قرآن آمده دقتی شود. در آیهی ۱۳۱ داریم: (بقره: ۱۳۱) «إِذْ قَالَ لَهُ رَبُّهُ أَسْلِمْتَ قَالَ أَسْلَمْتُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ»؛ بگو: اَسْلِمْتُ قَالَ أَسْلَمْتُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ و در آیهی ۱۳۳ داریم: «إِذْ قَالَ لِبَنِيهِ مَا تَعْبُدُونَ مِن بَعْدِي قَالُوا نَعْبُدُ إِلَهَكَ وَإِلَهَ آبَائِكَ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ إِلَهًا وَاحِدًا وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ». این قال که در آیات آمده و گفته‌اند که اعتقادات را بگویند در آیات زیادی است. مثلاً (بقره: ۱۳۶) «قُولُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْنَا...». در روایات این معنا را [که اعتقادات را بگویند]؛ توضیح داده‌اند که دقت کنید در آیات به ما می‌گویند یک چیز را بگویند؛ چرا؟ به دلیل اینکه گفتن و ابراز اعتقادات باعث تثبیت می‌شود. این نکته‌ی مهمی است. گفته‌اند: «مَا فُرِضَ عَلَى اللِّسَانِ...» است. چند نکته در این زمینه بگویم که مهم است.

۱-۱- انجام جامع‌تر فرایض به منظور بهره‌مندی جامع‌تر

[۳] در روایات ما گفته‌اند که نماز فریضه‌ی جامع است. یک واجب جامع است. چرا فریضه‌ی جامع است؟ زیرا اعضای مختلفی را درگیر خود می‌کند. یعنی اگر در نماز دقت کنید؛ نماز فریضه‌ای است که دست در آن کار می‌کند. پا کار می‌کند. صورت کار می‌کند. زبان و گوش کار می‌کند. یعنی کسی نمی‌تواند نمازش را در دلش بخواند. شما می‌توانید کتاب بخوانید اما زبانتان را تکان ندهید. اما کسی نمی‌تواند نماز را در دلش بخواند. نماز را باید [با زبان] بخواند. توجه کردند به اینکه اعضا و جوارح مختلف انسان درگیر می‌شود. برای همین است که اهل معنا توصیه می‌کنند اگر خواستید قرآن بخوانید؛ تا می‌توانید قرآن را جامع بخوانید. یعنی اولاً اگر امکان داشت قرآن را از حفظ نخوانید. قرآن را باز کنید و از روی قرآن بخوانید که چشم حظ و بهره‌ی خودش را ببرد. بعد قرآن را مانند خواندن کتاب نخوانید. بلکه به گونه‌ای باشد که بخوانید و گوشتان بشنود. یعنی هم زبان و هم گوش حظ و بهره‌شان را ببرند و هم خط ببرید. یعنی دستتان را روی خطوط قرآن بگذارید. این نه به خاطر این است که خط را گم نکنید. به خاطر این است که دست هم باید حظ و بهره‌ی معنوی خودش را ببرد. هر چقدر کسی فریضه‌ای را جامع‌تر انجام دهد؛ حظ و بهره اش بالا می‌رود.

^۱ (بقره: ۱۲۲) و ابراهیم و یعقوب پسرانشان را به آیین اسلام سفارش کردند که ای پسران من! یقیناً خدا این دین را برای شما برگزیده، پس شما باید جز در حالی که مسلمان باشید، نمیرید. (بقره: ۱۲۳) آیا شما [یهودیان که ادعا می‌کنید یعقوب پسرانش را به آیین شما سفارش کرد] هنگامی که یعقوب را مرگ در رسید [کنار بستر او] حاضر بودید؟ [یقیناً حاضر نبودید] آن گاه که به پسران خود گفت: پس از من چه چیزی را می‌پرستید؟ گفتند: خدای تو و خدای پدرانت ابراهیم و اسماعیل و اسحاق را که خدای یگانه است می‌پرستیم، و ما تسلیم اویسیم. (بقره: ۱۲۴) آنان گروهی بودند که درگذشتند، آنچه [از طاعت و معصیت] به دست آوردند مربوط به خود آنان است، و آنچه شما به دست آوردید مربوط به خود شماست؛ و شما در برابر آنچه آنان انجام می‌دادند، مسؤول نیستید.

۱-۲- جایگاه قول و گفتن در عمل

[۵] حالا در این زمینه زبان و قول جایی به شدت حساسی است. یعنی در بحثمان قول خیلی حساس است. حتی در روایاتمان داریم اگر کسی حسد داشته باشد؛ «...مَا لَمْ يَنْطِقْ بِشَفَّةٍ» خدا او را می‌بخشد. یعنی چه؟ یعنی مادامی که نگفته، زیرا اگر کسی حسدش را در قالب کلمات بیرون بریزد، یا غضب خود را در قالب کلمات و گفتار بیرون بریزد باعث تثبیت حسد و غضب می‌شود. برخی‌ها فکر می‌کنند اگر کسی غضب خودش را بیرون بریزد؛ ساکن و ساکت می‌شود. اتفاقاً برعکس، تثبیت می‌شود. یا اگر حسد دارد؛ این حسد خودش را بیرون نریزد این در داخل خودش نگه دارد و در قالب کلمات حسد خودش را بیان نکند. بعضی این رفقا که بالای شهر تهران می‌روند و ساختمان‌ها را می‌بینند. چیزهایی که می‌گویند بوی حسد می‌دهد. مثلاً می‌گویند: من نمی‌دانم اینها در این ساختمان‌ها چه کار می‌کنند؟ و چگونه زندگی می‌کنند؟ ساختمان را چه کسی تمیز می‌کند؟ انگار یک جورایی حسود است که اینها را می‌گوید. بگو انشاءالله در این خانه‌ها بهشون خوش بگذره و وظایف خود را در قبال این منزل‌هایشان انجام دهند. حالا بابت اینکه اینها در این خانه‌ها هستند اینقدر در دلت رخت نشور! یا اینکه طرف یک ماشینی دارد! می‌گوید: ببین چه ماشینی دارد؟ یعنی دارد از حسد می‌ترکد. اگر همین پول را به خودش بدهند همین پورشه را می‌خرد. نمی‌خرد چون ندارد.

تثبیت ایمان با عمل

[۸] لذا بحث گفتن خیلی مهم است. گفته‌اند که اولاً عمل مهم است و [ثانیاً] در عمل، گفتن خیلی مهم است. یعنی انسان اعتقادات خودش را بگوید. وقتی در صفحه‌ی مجازی خودش می‌نویسد و می‌گوید در آن موضع اعتقادی خودش تثبیت می‌شود. شاید بخشی از آن هم به واسطه‌ی این باشد که به اینکه موضع من و نظر من راجع به دین و اعتقادات این است؛ شناخته می‌شود. عمل مهم است و در عمل قول خیلی مهم است. ما فکر می‌کنیم که یک ایمان داریم و یک عمل صالح و اینها از هم جداست. در صورتی که گفته‌اند عمل صالح جزو ایمان است. مگر می‌شود کسی ایمان داشته باشد و عمل مطابق آن را نداشته باشد. اگر کسی به جد اعتقادی داشته باشد دنبال اعتقادش می‌رود. «...مَنْ رَجَا عِرْفَ رَجَاؤُهُ فِي عَمَلِهِ» کسی که به چیزی اعتقاد دارد و امید دارد دنبال آن چیزی که فکر می‌کند درست است می‌رود. البته اگر واقعاً اعتقاد دارد. و اگر نمی‌رود به واسطه‌ی این است که اعتقاد ندارد. ممکن است مغزی برای خودش حل کرده باشد اما جزو ایمانش نشده است. جزو مسائل تفکری‌اش هست. برای همین است که گفته‌اند: «و لَا يَثْبُتُ الْإِيمَانُ إِلَّا بِعَمَلٍ»؛ ایمان فقط با عمل تثبیت می‌شود. یعنی ایمان عمل لازم دارد. کسی نمی‌تواند بگوید ایمان یک چیز است و عمل صالح چیز دیگری است. نه! عمل صالح جزو ایمان است. به گونه‌ای که اگر ما دیدیم که عمل مطابق را نداریم؛ بدانیم که اصلاً همچنین اعتقاد یا ایمانی را نداریم. نه اینکه اعتقاد را داریم و در عمل [کوتاهی می‌کنیم]. زمانی جام جهانی در اقصی نقاط دنیا بود [بازی‌ها] نصف شب پخش می‌شد؛ بعضی بلند می‌شدند و جام جهانی را تماشا می‌کردند. خب این شخص اعتقاد دارد. نصف شب ساعت می‌گذارد و بلند می‌شود و جام جهانی نگاه می‌کند. خب معلوم است که اعتقاد دارد. آن موقع ما ساعت می‌گذاریم که بلند شویم و نماز شب بخوانیم یک شب و دو شب هم نه! کلاً همیشه از دستمان در می‌رود. خب معلوم است اعتقاد نداریم دیگر. تعارف که نداریم اعتقاد به همچنین کاری نداریم. اگر اعتقادش را داشتیم حتماً عمل مطابق با آن اعتقاد را انجام می‌دادیم.

۱-۲-۱ گفتن و قول مهم‌ترین عمل در تثبیت اعتقادات

[۱۱] در روایاتمان ذیل اینگونه آیات که **قولوا** دارد؛ فرمودند: اعتقاداتان را بگویید تا تثبیت شود. جزو «مَا فُرِضَ عَلَى اللِّسَانِ...»؛ یعنی آنچه بر زبان واجب است این است که اعتقاد خودش را بگوید. نه اینکه اعتقادش را در دل خودش داشته باشد اگر اعتقادش در دل خودش باشد و اعتقادش را فریاد نکند رفته رفته اعتقادش از دستش خارج می شود. همین طور برای خودش در گوشه‌ای هست و در هیچ صفحه‌ی مجازی نمی‌نویسد و هیچ کجا باورهاش را نمی‌گوید. در نتیجه از دستش می‌رود. این جزو مسائلی است که خواستم ذیل عنوان **[قولوا]** بیان کنم. خود خداوند در برخی آیات مستقلاً می‌گوید: **قولوا** (بقره: ۱۳۶) «**قُولُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْنَا...**» بگویید که خدا واحد است. یکی از رمز و رازهای این همه **قل** و **قولوا** که در قرآن آمده این است این است که معلوم باشد اینها پیغمبران و از خودشان نساخته‌اند. چون زمانی که می‌گویند: (کافرون: ۱) «**قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ**» طبیعتاً پیامبر باید بفرماید: **يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ** نباید بگویند: **قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ**. اولاً معلوم است که آیات مثل بلندگو پخش شده است. یعنی آنچه به پیغمبر گفته‌اند؛ همان در دست ماست. اگر گفته‌اند: **قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ** همان مثل بلندگو پخش شده است. یکی هم این که این **قل** ها برای این در قرآن مانده که شما بگویید. بدانید که اینها را باید گفت. یعنی باید گفت: «...**يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ**» اگر این را نگوید در آدم تثبیت نمی‌شود. این **قل** و **قولوا**ها را در قرآن نگاه کنید پر از مسائل اعتقادی و اخلاقی و اجتماعی است که تحت عنوان **قولوا قولوا قولوا** به ما گفته‌اند که اینها را بگویید و گفتن اینها فضا را عطرآگین کرده و فضا را هم تحت تأثیر خودش قرار می‌دهد. حتماً دیده‌اید که در صفحه‌ی مجازی یک نفر با اقتدار یک چیز می‌نویسد که جو و فضا را عوض می‌کند. حالا تغییر جو، درست باشد یا غلط! وقتی می‌نویسد و می‌گوید می‌بینید یک دفعه فضا را به نفع خودش در حیطه و دایره‌ی خودش تغییر می‌دهد. سرّ این **قولوا**ها را می‌خواستم به عنوان یک نکته عرض کنم.

۲- پافشاری و ایستادن قرآن در سطح دین

[۱۵] (بقره: ۱۳۲) «**وَوَصَّي بِهَا إِبْرَاهِيمَ بَنِيهِ وَيَعْقُوبَ يَا بَنِيَّ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى لَكُمُ الدِّينَ فَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنتُمْ مُسْلِمُونَ**».

وعده داده بودم بحثی را در مورد اصل مسأله‌ی دین و اینکه خود اسلام روی سطح دین می‌ایستد و نه روی سطح شرایع [بیان کنم]. نمی‌دانم این جلسه می‌گویم و یا جلسه‌ی بعد. یعنی برعکس اینکه شریعت برای ما مهم است [در قرآن روی سطح دین پافشاری می‌شود] البته نمی‌گویم که شریعت مهم نیست. شریعت را حتماً باید انجام داد اما قرآن خیلی در سطح بحث دین می‌ایستد و دین را معرفی می‌کند و این کتاب، کتاب دین است. کتاب شرایع نیست. کتاب شرایع رساله‌ی عملیه می‌شود. حتماً اینگونه است که [قرآن] برخی از شرایع را می‌گوید که حتی آن شریعت‌ها را هم نوعاً جزو شرایع عمومی می‌گوید. اگر گاهی اوقات شریعت هم می‌گوید جزو شرایع عمومی است مثلاً زمانی که می‌خواهد روزه را بگوید می‌گوید این روزه از قبل هم بوده است. (بقره: ۱۸۳) «... **كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِن قَبْلِكُمْ...**» نماز را که می‌خواهد جزو شرایع بگوید؛ وصل می‌کند به تمام انبیاء گذشته و نماز را می‌گوید.

[۱۶] حتی زمانی که می‌خواهد حدود و احکام جزایی را بگوید؛ در سوره‌ی مبارکه مائده دیدیم که می‌گوید: (مائده: ۴۵) «**وَكُتِبْنَا عَلَيْهِمْ فِيهَا...**» یعنی ما در تورات نوشتیم که «... **أَنَّ النَّفْسَ بِالنَّفْسِ وَالْعَيْنَ بِالْعَيْنِ وَالْأَنْفَ بِالْأَنْفِ وَالْأَذْنَ بِالْأَذْنِ وَالسِّنَّ بِالسِّنِّ وَالْجُرُوحَ قِصَاصًا...**» آنچه در تورات نوشتیم همان حکم ما شده است. خیلی عجیب است. نمی‌گوید حکم شما همین است می‌گوید در تورات اینگونه است و آن می‌شود حکم ما. یعنی خود قرآنی که در سطح

دین می‌ایستد و یک چیزی را به عنوان حکم در تورات می‌گوید؛ چون سطحش سطح دین است خود به خود می‌شود حکم ما. نمی‌دانم خاطرتان هست چه چیز می‌گوییم؟ زمانی که در قرآن بحث تحکم به تورات گفته می‌شود در آیه‌ی ۴۵ سوره‌ی مبارکه‌ی مائده می‌فرماید: (مائده: ۴۵) «وَكُتِبْنَا عَلَيْهِمْ فِيهَا...»؛ ما بر بنی اسرائیل کُتِبْنَا فِيهَا یعنی در تورات که «... أَنْ النَّفْسَ بِالنَّفْسِ وَالْعَيْنَ بِالْعَيْنِ وَالْأَنْفَ بِالْأَنْفِ وَالْأُذُنَ بِالْأُذُنِ وَالسِّنَّ بِالسِّنِّ وَالْجُرُوحَ قِصَاصٌ فَمَنْ تَصَدَّقَ بِهِ فَهُوَ كَفَّارَةٌ لَهُ...». می‌فرماید: این قانون قصاص را «وَكُتِبْنَا عَلَيْهِمْ فِيهَا...». «فِيهَا...» یعنی در تورات قانون قصاص اینگونه بوده است. به همین دلیل در روایات ما ذیل این آیه فرموده‌اند: این قانون ماست. مهم است. چون سطح بحثی که می‌کند سطح دین است. در خوردنی‌ها و پوشیدنی‌ها و مسائل مختلف و در نماز و ... در جزئیاتش تفاوت قائل می‌شود. که مثلاً جزو ویژگی‌های شریعت ختمی این است که نمازش سجده دارد. نمازها قبلاً سجده نداشته است. گانّ هدیه‌ای است به شریعت ختمی که نمازش سجده دارد و نمازهای گذشته سجده نداشته است. یا مثلاً جزئیاتش را یک تفاوت‌هایی می‌دهد. لذا می‌خواهم بگویم که این کتاب، کتاب سطح دین است و نه کتاب شرایع. آن چیزی که می‌گوید قواعد کلی داستان است.

۲-۱- حضرت ابراهیم ^{علیه السلام} در جایگاه امامت جهانی (سطح حضرت ابراهیم ^{علیه السلام} سطح دین است نه سطح شریعت!)

[۱۹] برای همین است که نسبت به خود حضرت ابراهیم ^{علیه السلام} هم که بحث می‌شود و همه می‌خواهند در شریعت خودشان حضرت ابراهیم ^{علیه السلام} را معنا بکنند خدا نمی‌گذارد این اتفاق بیافتد. می‌خواهند بگویند: حضرت ابراهیم ^{علیه السلام} به ما نزدیک‌تر است. این آیات سوره‌ی آل عمران را با همدیگر ببینیم. تلاشی بوده که انبیاء پس از ابراهیم، ابراهیم را در خودشان معنا کنند این تلاش اگر در ما هم باشد درست نیست. ما باید خودمان را به سطح حضرت ابراهیم ^{علیه السلام} برسانیم نه اینکه سطح حضرت ابراهیم ^{علیه السلام} را برسانیم به یکی از ادیان. بلکه باید تبعیت از آن راه ابراهیمی کرد در این تبعیت هرکس خودش را برساند به سطح حضرت ابراهیم ^{علیه السلام} نه اینکه بریزیمش در شرایع مختلف. اصلاً نقش حضرت ابراهیم ^{علیه السلام} مثل یک پیغمبر دیگر نیست که صاحب شریعتی است. او صاحب یک برندی است. برند مبارزه با شرک و کفر که در این مبارزه‌ی خود به این جایگاه امامت رسیده و قوم‌های برگزیده را متولد می‌کند. با همان توضیحات مفصلی که در جلسات کوی دانشگاه مفصل بحث شد. قوم‌های برگزیده که کارشان مقابله و گسترش جهانی است را متولد می‌کند. جایگاه حضرت ابراهیم ^{علیه السلام} اینگونه است و با جایگاه حضرت موسی ^{علیه السلام} و عیسی ^{علیه السلام} و .. از این جهت متفاوت است. لذا به بقیه می‌گویم شما خودتان را در این ملت و روش قرار دهید. حتی به پیغمبر ^{صلی الله علیه و آله وسلم} هم همین را می‌گوید. این آیات سوره‌ی آل عمران را با همدیگر ببینیم. این دعوا این بوده است: (آل عمران: ۶۵) «يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَحَاجُّونَ فِي إِبْرَاهِيمَ...»؛ برای چه درباره‌ی ابراهیم ^{علیه السلام} محاجه می‌کنید؟ «...وَمَا أَنْزَلْنَا التَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ إِلَّا مِنْ بَعْدِهِ...»؛ تورات و انجیل که بعد از ابراهیم بوده است. آنها هم می‌دانستند که تورات و انجیل بعد از حضرت ابراهیم ^{علیه السلام} بوده است. ولی قرآن تأکید می‌کند که حضرت ابراهیم ^{علیه السلام} را در سطح شریعت خود نریزید. «...أَفَلَا تَعْقِلُونَ...». (آل عمران: ۶۶) «هَا أَنْتُمْ هَؤُلَاءِ حَاجَجْتُمْ فِيمَا لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ فَلِمَ تُحَاجُّونَ فِيمَا لَيْسَ لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» (آل عمران: ۶۷) «مَا كَانَ إِبْرَاهِيمَ يَهُودِيًّا وَلَا نَصْرَانِيًّا...»؛ ابراهیم ^{علیه السلام} نه یهودی بوده و نه نصرانی «...وَلَكِنْ كَانَ حَنِيفًا مُسْلِمًا...»، این همان دینی است که در

قرآن داریم: دین فقط اسلام است. او مسلم بوده است اگر مسلم بودن بریزد در شرایع که ریخت ولی اگر نریخت اصلاً مربوط به این شرایع نیست.

[۲۳] سطح حضرت ابراهیم علیه السلام سطح دین است. سطح حضرت ابراهیم علیه السلام دین است و نه شریعت. برخی‌ها دنبال این سوال می‌گردند که حضرت ابراهیم علیه السلام شریعتش چه بوده است؟ قرآن در این مورد خیلی ورود نکرده است که شریعت حضرت ابراهیم علیه السلام را بگوید. مرتب می‌گوید دینش اسلام بوده است. یعنی او را در سطح دین می‌برد و تعریف می‌کند و نه در سطح شریعت. بحث دین و شریعت را زمانی می‌گوییم. «...وَلَكِنْ كَانَ حَنِيفًا مُّسْلِمًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ»؛ مشرک نبوده است. آن مشرکی که در مورد حضرت ابراهیم علیه السلام می‌شود معنا کرد این است که هیچ جای خالی را برای غیر و طاغوت نمی‌گذاشته است. جایگاهش جایگاه امامت جهانی بوده است. او به تنهایی اُمَّةً وَّاحِدَةً بوده است. امامی بوده که امتش جهان بوده است. حضرت ابراهیم علیه السلام دنبال این معنا بوده است. برای همین است که دو قوم برگزیده بنی اسرائیل و قوم پیغمبر [اسلام] صلی الله علیه و آله وسلم را متولد می‌کند.

[۲۴] بعد می‌گوید: (آل عمران: ۶۸) «إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ...»؛ نزدیک‌ترین کسانی که به ابراهیم‌اند. «...لِلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ...»؛ کسانی‌اند که تبعیت از حضرت ابراهیم علیه السلام می‌کنند. «...وَهَذَا النَّبِيُّ...»؛ معلوم است این نبی هم سطحش، سطح دین است. درست است که ما شریعتی به نام اسلام هم داریم ولی این نکته خیلی جالب است که هم نام دین و هم نام شریعت ما اسلام است. این یک اتفاق در نامگذاری نبوده است. بلکه حقایق فوق العاده‌ای در آن هست که بعضاً اشاره کردیم و ممکن است دوباره به آنها اشاره کنیم «إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ...»؛ نزدیک‌ترین کسانی که به ابراهیم‌اند «...لِلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ...»؛ کسانی‌اند که تبعیت از حضرت ابراهیم می‌کنند «...وَهَذَا النَّبِيُّ وَالَّذِينَ آمَنُوا...»؛ مؤمنین تبع پیغمبر هم نزدیکترین هستند به حضرت ابراهیم علیه السلام. «...وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ»

[۲۵] یک موقع روی این بحث می‌ایستیم چون بحث مهمی است و یک مقداری از این بحث‌های تکثرگرایانه‌ی حق را (چون یک زمان بحث تکثرگرایی‌های باطل داریم و یک زمان تکثرگرایی‌های حق داریم) [حل می‌کند] ایستادن حضرت ابراهیم علیه السلام و پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم در سطح دین خودش حاوی مطالبی است که انشاءالله بعداً عرض خواهد شد.

۳- اَمْ كُنْتُمْ شُهَدَاءَ اِذْ حَضَرَ يَعْقُوبَ الْمَوْتَ...

۳-۱- گفتمان دینی بین انبیاء و فرزندانسان با چاشنی موعظه و اندرز

[۲۶] (بقره: ۱۳۳) «اَمْ كُنْتُمْ شُهَدَاءَ اِذْ حَضَرَ يَعْقُوبَ الْمَوْتَ...»؛ جلسه‌ی قبل هم گفتم چیزی که حضرت یعقوب علیه السلام به بچه‌هایش می‌گوید با توصیه و نصیحت و وصیت می‌گوید همان گونه که لقمان به فرزندش می‌گوید: (لقمان: ۱۳) «اِذْ قَالَ لِقْمَانُ لِابْنِهِ وَهُوَ يَعِظُهُ...» با موعظه و پند و اندرز می‌گوید و با امر و نهی با بچه حرف نمی‌زنند یعنی با امر و نهی آمرانه و حاکمانه. این یک نکته. ضمن اینکه در حرف‌هایی که به بچه‌هایشان می‌زنند؛ حرف‌های دین را هم می‌زنند. همش بچه‌ی من برو مدرک تحصیلی بگیر و آنجا اپلای کن و اینها نیست. از حرف‌هایی که انبیا به بچه‌هایشان می‌زنند معلوم است که این سطح از گفتمان را بین خودشان و فرزندانسان برقرار کرده‌اند. معلوم است از این حرف‌ها هم بینشان رد و بدل می‌شده است. اینگونه نبوده که بچه‌ها کلاً کارهای خودشان را می‌کرده‌اند و دم آخر پدر به آنها بگوید که جمع شوید ببینم چه کسی را می‌پرستید؟ معلوم است اینگونه گفتمان‌های مربوط به دین و حرف‌های

دینی بین خودشان و فرزندانشان [بوده است]. نه اینکه دل آشوبه بکنند از بس که مانند منبری‌ها همه‌اش حرف دینی بزنند. در سنین مختلف باید گفتمان‌های دینی بین مادر و فرزند و پدر و فرزند شکل بگیرد. خب خانه خوابگاه نیست. خانه رستوران نیست و خانه اولین نهادی است که انسان در آن تربیت می‌شود.

۲-۳- نکته‌های طلایی و ناب در لحظات طلایی آخر زندگی

[۲۸] یک نکته دیگر اینکه «... إِذْ حَضَرَ يَعْقُوبَ الْمَوْتَ...» به فرزندانش گفت. به این توجه کنید که انسان حرف‌های مهمش را لحظه‌ی آخر می‌گوید. یعنی اگر لحظه‌ی آخر چیزی می‌گوید جزو حرف‌های مهمش هست. در روایت داریم «لَمَّا حَضَرَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْوَفَاةَ...»؛ امام باقر علیه السلام می‌فرماید: زمانی که پدرم امام سجاد علیه السلام لحظات آخرشان شد «...ضَمَّنِي إِلَى صَدْرِهِ...»؛ من را به سینه‌ی خودشان چسباندند «...ثُمَّ قَالَ يَا بُنَيَّ أَوْصِيكَ بِمَا أُوصَانِي بِهِ أَبِي عَلَيْهِ السَّلَامُ حِينَ حَضَرَتْهُ الْوَفَاةَ...»؛ می‌خواهم یک چیزی به تو بگویم که پدرم امام حسین علیه السلام لحظات آخر این را به من گفت. «...وَمَا ذَكَرَ أَنْ أَبَاهُ أَوْصَاهُ بِهِ...»؛ و پدرم هم گفت که لحظات آخر پدرش این را به او گفته است. از این نکته‌های ناب است. «...قَالَ يَا بُنَيَّ إِيَّاكَ وَظَلَمَ مَنْ لَا يَجِدُ عَلَيْكَ نَاصِرًا إِلَّا اللَّهَ»؛ پسر جان! بترس از اینکه ظلم کنی به کسی که ناصری جز خدا ندارد. مواظب باش به کسی که پارتی‌اش خداست ظلم نکنی. اگر پارتی کسی فقط خدا باشد [و به او ظلم کنی] دیگر بیچاره‌ای. ببینید چقدر مهم بوده که تمام لحظات وفات را به خودش اختصاص داده است. لحظات آخر این کلمات را می‌گفتند که به کسی ظلم نکنید که ناصری به جز خدا ندارد. حالا ممکن است ظلم‌ها خواسته و یا ناخواسته باشد. این ایتمام و کسانی که مشکل دارند ما در قبالشان وظیفه داریم. به قول آقای بهجت رحمه الله آیا کسی می‌تواند بدون مراعات حقوق اینها به جایی برسد؟ اصلاً مگر می‌شود بدون مراعات حقوق فقرا و محرومین و مستضعفین کسی به جایی برسد. پس می‌خواهم بگویم که اولاً لحظات آخر لحظات مهمی است. لحظات طلایی است که آدم‌ها حرف‌های طلایی‌شان را می‌زنند. یعنی چکیده‌ی زندگی‌شان را می‌گویند.

۳-۳- تفاوت معنی در حَضَرَ در آیات قرآن

[۳۲] نکته‌ی بعد سر خود این کلمه‌ی حَضَرَ است. آیه‌ی ۱۳۳ بقره را که دیدید؛ آیه‌های ۱۸۰ بقره و ۱۸ نساء را هم ببینید. این حَضَرَ‌ها مقداری با هم فرق دارد.

۳-۳-۱- حضر در آیه‌ی توبه به معنای لحظه‌ی احتضار؛ نافذ نبودن توبه در لحظه‌ی احتضار

[۳۴] خیلی وقت‌ها که طرف رو به قبله هست و دارد می‌میرد معلوم نیست که توبه‌های او در آن موقع قبول باشد. چون طرف دارد می‌میرد. قبول و عدم قبول توبه بستگی به شرایط آدم دارد یعنی اگر انسان در شرایطی توبه کند که دیگر تمام است و دیگر تمام شده دارد فرض می‌کند؛ ممکن است بهره‌ی قبولی توبه‌اش خیلی کمتر باشد. مثلاً فرض کنید که هواپیمایی می‌خواهد سقوط کند و مسافران می‌دانند که هواپیما دارد سقوط می‌کند. این یعنی مرگ. این ممکن است لحظه‌ی احتضار هم نباشد اما توبه‌ای که آنجا شکل می‌گیرد معلوم نیست که توبه باشد. یا حداقل اینکه بهره‌ای که طرف از توبه‌اش می‌برد؛ بهره‌ی جدی‌ای نیست. ممکن است بهره‌ی اندکی از آن توبه ببرد. شاهدش این آیات است. (نساء: ۱۸) «وَلَيْسَتِ التَّوْبَةُ...»؛ توبه نیست برای چه کسی؟ «...لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ...»؛ برای کسی که سیئات انجام می‌دهد. دیگر سوء انجام نمی‌دهد. خیلی خرابکاری کرده است «...حَتَّى إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ...»؛ برسد به لحظه‌ی [موت] «...قَالَ إِنِّي تُبْتُ الْآنَ...»؛ آن زمان دیگر توبه نیست. وگرنه توبه در هر شرایطی حتی شرایط

اضطرار هست. فقط می‌خواهم بگویم که بهره‌اش پایین است. بهره‌ی توبه کسی که در حالت اضطرار توبه می‌کند پایین است. اگر معمولی و راست راست توبه کند خیلی بهره‌اش بالاست. ولی چنانچه در جایی گیر افتاده باشد که الان دارم می‌میرم و توبه کند بهره‌اش پایین است و بهره‌ی بالایی ندارد ولی آن نقطه‌ای که دیگر اصلاً هیچ توبه‌ای وجود ندارد؛ اصطلاحاً لحظه‌ی معاینه است. که «... حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ إِنِّي تُبْتُ الْآنَ...»؛ به لحظه‌ی احتضار رسیده می‌گوید: «...تُبْتُ الْآنَ...»؛ این توبه قبول نیست و اصلاً همچین توبه‌ای وجود ندارد چون که شما دقیقاً الان داری می‌میری. حالا این که شما داری می‌میری خودش تشکیکی و ذو مراتب است. شما داری می‌میری سطح یک داریم. شما داری می‌میری سطح دو داریم. «...وَالَّذِينَ يَمُوتُونَ وَهُمْ كَفَارٌ أُولَئِكَ أَغْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا».

۳-۲-۳ - حضر در آیه وصیت به معنای کسی که دارد می‌میرد

[۳۷] یک موقع این است یک موقع آیه‌ی ۱۸۰ بقره است در آنجا داریم: (بقره: ۱۸۰) «كُتِبَ عَلَيْكُمُ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ إِنْ تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةَ لِلْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ بِالْمَعْرُوفِ...»؛ بر شما واجب است و مقرر شده است که «... إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ...»؛ که زمانی که یکی از شما دارد می‌میرد. چون در لحظه‌ی احتضار نه کسی می‌تواند وصیت کند و نه وصیت نافذ است. اگر کسی لحظه‌ی احتضارش باشد وصیتش نافذ نیست. اگر در لحظه‌ی احتضار و معاینه بگوید فلان خانه را به فلان کس بدهید یا یک سوم مالم را وصیت می‌کنم چنین وصیتی اصلاً نافذ نیست. زیرا وصیت در حالت احتضار است و وصیت در حالت احتضار نافذ نیست. اینکه می‌گوید: «... إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ...»؛ یعنی کسی که دارد می‌میرد و تعارف هم ندارد. همه می‌فهمند چه زمانی دارند می‌میرند. به خصوص در سنین بالا می‌فهمند دارند می‌میرند و تعارف هم ندارد دیگر. حالا اینکه می‌گویند انشاءالله صد و سی سال دیگر! تعارف است اما به هر جهت طرف دارد می‌میرد.^۲

۲. اصل در مردن است نه زنده ماندن

[۳۸] حالا من یک نکته‌ای می‌گویم اصلاً اصل، در مردن است. بعضی‌ها فکر می‌کنند اصل در زندگی است اما قرآن اینگونه نیست. قرآن می‌گوید: اصل در مردن است. و اگر طرف زنده است باید ببینیم برای چه زنده است؟ نه اینکه برای چه مُرد؟ لحظه به لحظه بحشش این است که چرا زنده‌ام؟ نه اینکه چرا مُردم؟ چون که اصل در این است که لحظه‌ی بعد نباشد و اگر هست به خاطر یک چیز دیگر است که خدمتان عرض می‌کنم.

[۴۰] آیه‌ی ۶۰ و ۶۱ سوره‌ی مبارکه‌ی انعام را ببینید. (انعام: ۶۰) «وَهُوَ الَّذِي يَتَوَقَّأَكُم بِاللَّيْلِ...»؛ شب‌ها شما می‌میرید. یعنی وقتی شب می‌شود خدا شما را توفی می‌کند. «...وَيَعْلَمُ مَا جَزَحْتُمْ بِالنَّهَارِ...»؛ کارهای روزتان را هم خدا می‌داند. «...ثُمَّ يَبْعَثُكُم فِيهِ لِيُقْضَىٰ أَجَلٌ مُّسَمًّى ثُمَّ إِلَيْهِ مَرْجِعُكُمْ ثُمَّ يُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ». حال به این آیه دقت کنید: (انعام: ۶۱) «وَهُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ...»؛ خدا فوق عبادش قاهر است. بالاتر از همه‌ی عبادش است. این به خاطر این است که بعداً اگر هر چیزی بخواهد بگوید؛ بگوید بالا دست خداست. ملائکه هم اگر توفی می‌کنند اما (زمر: ۴۲) «اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ...»؛ خدا توفی می‌کند. (انعام: ۶۱) «وَهُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ...»؛ خدا فوق عبادش است. آن موقع چه کار می‌کند؟ خوب دقت کنید «... وَيُرْسِلُ عَلَيْكُمْ حَفَظَةً...»؛ خدا مدام ملائکه‌ی محافظ برای شما می‌آورد. یعنی اگر شما اگر می‌مانید به این خاطر است که مدام ملائکه‌ی محافظ شما را نگه می‌دارند. «...حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ...»؛ زمان موت که برسد. «...تَوَفَّيْتُهُ رُسُلَنَا...»؛ همین ملائکه نقششان [عوض می‌شود] چون اینگونه نیست که این ملائکه می‌روند و یک عده‌ی دیگری می‌آیند که شما را توفی می‌کنند. تقریباً آیه مشعر به این معناست و در روایات دقیقاً هست. ملائکه را وزارت اطلاعات گذاشته است مثل محافظ و بادیگاردی که وزارت اطلاعات می‌گذارد. اگر هم قرار باشد که دستگیر کنند همین‌ها دستگیر می‌کنند. قرار نیست که یک تیم را بفرستند و یکی دیگر بیاورد اینها را دستگیر کند. اگر هم قرار است دستگیر کنند همین‌ها دستگیر می‌کنند. اینها «...وَيُرْسِلُ عَلَيْكُمْ حَفَظَةً...»؛ اینها محافظند برای همین شما می‌مانید و زمانی که مرگ می‌آید همین‌ها شما را می‌گیرند و می‌برند. «...تَوَفَّيْتُهُ رُسُلَنَا...»؛ این رسل توفی می‌کنند. یعنی همین حفظه. حفظه که جمع محافظ است شما را دستگیر می‌کنند و می‌برند. پس اصل در مردن است و نه اصل در زندگی کردن. اصل این است که آدم لحظه‌ی بعد انباشد. چون ارسال پی در پی [باعث زنده ماندن است]. اصل در مردن است. اصل در این است که یک ساعت بعد آدم نیست. نه اینکه چرا مُرد؟ باید ببینیم چرا هست؟ ما فکر می‌کنیم خودمان داریم زندگی می‌کنیم بعد می‌آیند و ما را قبض روح می‌کنند. نه! روح و نفس انسان چون بالایی دارد اتفاقاً دوست دارد که برود و تمایل به رفتن دارد و او را نگه داشته‌اند.

[۳۹] پس ببینید این که «... إِنْ تَرَكَ خَيْرًا...»؛ اگر مالی دارد. «... أَلْوَصِيَّةُ لِلْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ بِالْمَعْرُوفِ...»؛ وصیت برای والدین و اقربین بکند. این لحظه‌ی احتضار نیست. منظور کسی است که معلوم است دارد می‌میرد. آنجا وصیت‌هایش را بکند.

۳-۳-۳ - «حَضَرَ يَغْفُوبَ الْمَوْتِ» چه زمانی است؟

[۳۳] زمانی که قرآن می‌گوید: (بقره: ۱۸۰) «... حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ...» دو تا تعبیر دارد. یکی به معنای لحظات پایانی زندگی است یعنی کسی که معلوم است که عمرش تمام است. یک بار «... حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ...» به معنای حالت احتضار است. اصطلاحاً شخص در حالت معاینه است. در حالت برزخی قرار گرفته که هم این طرف را می‌بیند و هم آن طرف را می‌بیند. انسان در لحظات پایانی چنین حالتی دارد زیرا دارند جان‌ش را می‌گیرند و از کف پایش شروع به گرفتن می‌کنند و او را توفی می‌کنند. متوجه می‌شود و چشمش باز می‌شود شروع می‌کند پایش را تکان دهد که نمی‌تواند و بعد قسمت‌های بالاتر و توفی می‌شود. پناه بر خدا! آن حالت را حالت معاینه یا حالت احتضار گویند. این دو تا با هم فرق دارد و در قرآن یک دقتی دارد.

[۳۹] این جا هم در این آیه که در خدمتش هستیم گفته: «إِذْ حَضَرَ يَغْفُوبَ الْمَوْتِ...»؛ ممکن است لحظه‌ی احتضار باشد و ممکن است لحظات پایانی باشد که در بستر بیماری افتاده و دارد این مطالب را می‌گوید. هر دو تا می‌تواند باشد.

۴ - بحث روز

۴-۱- توصیه انتخاباتی برای رأی دادن در تهران؛ لیستی رأی دهید و به همه‌ی لیست رأی دهید

[۴۵] این مدت همه‌ی داده‌های داده سنجی‌ها (داده‌های مراکز نظر سنجی و افکار سنجی معتبرمان که کارشان همین است و زندگی‌شان بر همین منوال می‌گذرد) را نگاه می‌کردم. در تهران [مردم] لیستی رأی می‌دهند و لیست رأی می‌آورد و غیر لیست رأی نمی‌آورد و لیست بار اصلی رأی‌آوری یک نفر را برعهده می‌گیرد که رأی بیاورد. این مال تهران است و شهرستان‌ها هر کدام الگوی متفاوتی دارد. مثلاً شهر شوش به گونه‌ای است که هر کس سید است رأی می‌آورد. مثلاً اگر سید نیست نباید در انتخابات شرکت کند. چون خودش را ضایع کرده است. بعد رقابت انتخاباتی بین این است که چه کسی سیدتر است. این را واقعاً عرض می‌کنم. یعنی رقابت شجره‌نامه‌هاست. که آیا نصبش به آن سید عباس شوشتری می‌خورد یا نه؟ رقابت انتخاباتی در این حوزه شکل می‌گیرد. ولی در تهران چون معمولاً آدم‌ها، آدم‌ها را نمی‌شناسند لیستی رأی می‌دهند. از این جهت هست که اولاً به کل ۳۰ نفر رأی بدهید و رأی را حرام نکنید. نگویید: من این را نمی‌شناسم و رأی نمی‌دهم. اگر شما نمی‌شناسید ۱۰ تا آدم کارشناس اینها را بالا و پایین کرده‌اند. اگر واقعاً می‌دانید این آدم، آدم بی‌تقوای بی‌کفایتی است؛ خب حجتی برای رأی دادن به او ندارید. اما می‌خواهم بگویم که خیلی بعید است شما به این عنوان کسی را تشخیص دهید. چون یک تیم ۳۵ نفره تمام رزومه و اظهار نظرهای شبکه‌های مجازی یک نفر را مطالعه کرده که ببینند آیا این آدم در این تراز هست که به مجلس فرستاده شود یا نه؟ از این جهت خیلی بعید می‌دانم که شما برسید به آدمی که بگویید: کاملاً بی‌کفایت است و اصلاً هم به درد نمی‌خورد. و من چیزی از او می‌دانم که کسی نمی‌داند. بعید است حالا اگر هم رسیدید در قالب همین [لیست رأی دهید].

[۴۸] ضمن احترام به همه‌ی بزرگان ببینید لیست‌هایی که در تهران رأی دارد همین لیست وحدت است که الان به وحدت رسیدند. قبلش هم لیست جبهه‌ی پایداری است و شورای ائتلاف. بقیه اصلاً کالعدم‌اند. لذا اگر کسی به آنها رأی بدهد؛ رسماً رأی را دور ریخته است. زیرا اینها اصلاً رأی نمی‌آورند. مثل برخی‌ها که در لیستشان می‌نویسند امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف. آخه گوشکوب تو داری امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف را انتخاب می‌کنی که بفرستی مجلس؟ اگر به کس دیگری خارج از این دو لیست و لیست وحدت رأی بدهید مثل این است که رأی نداده‌اید. (ممکن است لیست وحدت به گوش بعضی‌ها نرسیده باشد و یا قبول نداشته باشند. ممکن است کماکان همان دو لیست قبلی به قوت برقرار باشند). اگر بگویید توصیه‌ی شما چیست؟ توصیه‌ی ما این است که به لیست وحدت رأی بدهید و البته زودتر می‌توانستند به این وحدت برسند. رسماً خیلی گند زدند در زمینه‌ی این وحدت! چون که من در جریان جزئیات کار بودم می‌گویم. ولی علی‌ای حال اینگونه است که لیست حاج منصور و جامعه مهندسان و عدالت خواهان و... اصلاً در تهران معنا ندارد. هیچ معنای مشخصی ندارد. لذا ضمن احترام به همه‌ی اعزه و بزرگانی که سعی کردند لیست تهیه کنند که ۳۰، ۴۰، ۵۰ لیست تهیه شده، اولاً رأیتان را دور نریزید به کسی جز فضای این لیست‌ها رأی ندهید. البته من فرض کردم که شما اصلاح طلب نیستید دیگر. اگر هم هستید خوب به لیست اصلاح طلب‌ها رأی دهید! ولی من چون فرض کردم که شما در لیست بچه‌های انقلابی هستید. اگر خواستید رأی دهید رأی تمام دهید و به لیست رأی دهید. اگر قالب وحدت را انتخاب کردید و یکی دو نفر را خواستید عوض کنید این خیلی اشکال ندارد که از این دو لیست یکی دو نفر را عوض کنید چون قالب را نگه داشته‌اید. زیرا اعزه‌ی اصلاح طلب رفتار رأی‌دادنشان با رفتار رأی‌دادن ما فرق دارد (روی همه‌ی این مطالب که می‌گویم کار شده است). آنها از بالا تا پایین به همه‌ی لیست رأی می‌دهند. اما بچه‌های انقلابی چون می‌خواهند حجت بر خودشان و خدا تمام شود؛ شاید حدود ۱۵ نفر از لیست را انتخاب می‌کند و بقیه را ول می‌کند. این را ما در انتخابات دیدیم که اصلاح طلبان از اول تا آخر رأی می‌دهند. این طرف می‌خواهد حجت را بین خودش و خدا تمام کند که اگر فردای قیامت این لیست را جلوی او گذاشتند؛ بتواند برای تک تکشان جواب دهد. در صورتی که خود حضرت آقا هم گفته‌اند: من هم به لیست‌ها اعتماد می‌کنم و کسانی که این لیست‌ها را تهیه می‌کنند آدم‌های کارشناس این کار هستند. لیستی رأی دهید و تا آخر لیست هم رأی دهید. حالا به لیست وحدت یا همین لیست‌های مشهور انقلابی که همین دو تا هم هست. و خارج از این دو تا هم نیست اگر از جای دیگری هم انتخاب کردید بدانید که عملاً دارید رأی خودتان را با آرای باطله پیوند می‌دهید. انشاءالله موفق و مؤید باشید و انشاءالله مجلس خوب و کارآمدی داشته باشیم.

اللهم صل علی محمد و آل محمد